



بازتاب شخصیت انوشیروان ساسانی در ادبیات فارسی قرون چهارم تا هفتم هجری

علی پیران^۱، امیررضا موچانی^۲

۱. دانشجوی کارشناسی آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان

۲. دانشجوی کارشناسی آموزش تاریخ دانشگاه فرهنگیان

چکیده

خسرو یکم ساسانی فرزند قباد، مشهور به انوشیروان، بیست و دومین شاهنشاه ساسانی و از بزرگترین پادشاهان این سلسله است. انوشیروان در دوران حکومت خود، تأثیرات فرهنگی و سیاسی و اقتصادی زیادی بر ایران گذاشت و به حکومت ساسانیان و ایران بخشید، در آثار ادبی شاعران و نویسندگان بزرگ ایرانی، خسرو انوشیروان ساسانی، مقامی بسیار ارجمند دارد. در آثار برجسته و معروف مشاهیر ادبیات عصر طلایی تمدن و فرهنگ ایرانی-اسلامی در قرون چهارم تا هفتم هجری، انوشیروان دارای سیرت شکوهمند و فضایل انسانی و والامی باشد. عدالت و دادگری، بارزترین فضیلت انوشیروان در ادبیات فارسی است. شاعران هنگام ستایش از ممدوحان خود، با یادآوری فضائل وی، ممدوح را به نیک نامی و صفت ارزشمند دیگر او می ستایند. برجسته ترین فضایل را در دادگری و عدالت میدانند زیرا هر کس دارای فضیلت دادگری باشد، به فضایل دیگر نیز موصوف است، انوشیروان مظهر پادشاهی نیکو و عدالت در ادبیات فارسی است. چهره او در بسیاری از متن های منظوم و منثور فارسی، چه به عنوان شاهنشاه و چه به عنوان یک شخصیت اسوه انسانی، آمیخته با مضامین پند و اندرز و تعلیم با محوریت عدالت و خرد و دانش تصویر شده است. توجه فوق العاده شاعران نامدار ایران زمین در قرون چهارم تا هفتم هجری، نشان از بزرگی و تأثیر گذاری کردار و خصال انوشیروان در تاریخ و فرهنگ ایران است. با مطالعه آثار و کتاب های قدیمی مربوط به دوره مذکور می توان پی برد که اشعار متعددی در دیوان های شاعران و بخش های زیادی از آثار ارزشمندی چون شاهنامه، گلستان و قابوسنامه، به زندگی و سخنان و کردار خسرو انوشیروان اختصاص داده شده است. در نوشتار حاضر، برخی از آثار مورد ملاحظه و بررسی قرار گرفته و با تکیه بر آنها به بررسی بازتاب شخصیت خسرو انوشیروان در ادبیات فارسی قرن چهارم تا هفتم هجری پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: انوشیروان، شاهنامه، سعدی، ادبیات فارسی، فردوسی



مقدمه

ادبیات هر جامعه یا کشوری، آئینه تاریخ و فرهنگ آن است، ارزش ها و عناصر فرهنگی و وضعیت اجتماعی و تاریخ کشورها در گذشته، به معتبرترین صورت برای آیندگان بیان می شود.

در ادبیات فارسی، مفاهیم و مضامین با ارزش و والایی وجود دارد که ریشه در فرهنگ غنی و تاریخ کهن ایران زمین دارد. این مفاهیم، در قلمرو ادبی و با بیان بلیغ مختص به آن، می تواند با یک شخصیت پیوند بخورد و به بیان دیگر، یک شخصیت، رسانه آن مفاهیم و موضوعات باشد. بخش قابل توجهی از شعر شاعران ایرانی، بر محور شخصیت های تاریخی و اسطوره ای سروده شده است، این شخصیت می تواند یک شاه باشد یا یک قهرمان، جمشید باشد یا کاوه، خسرو پرویز باشد یا شیرین، بهرام گور باشد یا رستم دستان، به هر حال، حضور این شخصیت های ملی و تاریخی در شعر و اشاره شاعر به آنان، از جهات متعددی قابل توجه است. یکی از اشخاص برجسته تاریخ ایران که حضوری پررنگ در اشعار پارسی همه دوران دارد، خسرو انوشیروان، پادشاه مقتدر ساسانی است که شهرت او در طریقه حکومت و اعمال حاکمیت نسبت به مردم، زبانزد است. آگاهی از قدرت و تاثیر فکری این پادشاه در تاریخ و ادبیات، و شهرت و خصال انوشیروان، ذهن را وادار به تکاپو درباره نقش و جایگاه او در شعر فارسی، به عنوان یکی از عرصه های غنی ادبیات و آئینه تاریخ و فرهنگ ایران، می کند. در واقع شعر و ادبیات بهترین تصویر پرداز جامعه موجود خود هستند و معیاری خوب برای دیدن و سنجش بزرگان و شخصیت های مثبت و منفی می باشند، چنان که می توان شاه فیلسوف ساسانی را نیز در هیئت آن ارزیابی کرد و تحت تفسیر قرار داد.

به طور کل، شخصیتی چون انوشیروان که نام و صفات او در آثار شاعران بزرگی چون فردوسی، سعدی، عنصری، انوری، خاقانی، مسعود سعد و دیگر شاعران خوش سخن و نویسندگان بزرگ آمده است، حائز اهمیت و نیازمند بررسی دقیق است. مسئله اصلی در پژوهش حاضر این است که: انوشیروان ساسانی در ادب فارسی قرون چهارم تا هفتم هجری چه جایگاهی دارد؟ و چگونه در ادبیات آن دوره تصویر شده است؟ در این میان به مسائل دیگری همچون شخصیت تاریخی انوشیروان، نقش انوشیروان در شاهنامه و... پرداخته می شود و در توان سعی می شود که به سوالات فرعی تر پاسخ داده شود. فرضیه مطرح شده برای پژوهش حاضر این است که انوشیروان در شعر و ادبیات فارسی مخصوصا ادبیات قرون چهارم تا هفتم هجری، نفوذ و تاثیر خیلی زیادی دارد و در منابع ادبی و دیوان ها به طور مثبتی نشان داده می شود.

انوشیروان در تاریخ

خسرو یکم، فرزند قباد یکم، معروف به خسرو انوشیروان، بیست و دومین پادشاه ساسانی از سال ۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی ظهور خسرو اول که در تاریخ ملقب به انوشک روان؛ یعنی جاویدان روان است، سرآغاز درخشان ترین دوره عهد ساسانی است، فرقه خطرناک مزدکی سرکوب شده بود. در داخل کشور صلح و آشتی حکم فرما بود. ولی این صلح و آرامش حزن آور ملتی بود، که در اثر شورش های طولانی که در همه طبقات جامعه تأثیر داشت، فقیر و خسته و ناتوان شده بود (کریستین سن، ۱۳۶۸: ۲۶۲).



کسری تصمیم جدی داشت وضعی را که پیشینیان او ایجاد کرده بودند، غنیمت شمارد. و اساس سلطنت را تقویت کند و تمام نیروهای مادی و معنوی خود را در جبران مصیبت های کشور به کار برد و از دشمنی هیچ کس بیم نداشته باشد (همان، ۲۶۳).

در این زمان، دوباره پادشاه، مرکز کل اقتدارات شد و بر وضع و شریف فرمانروایی یافت. و حتی بر روحانیون نیز مسلط شد. در نامه منتسب به تنسر، که اوضاع سیاسی زمان کسری اول را نشان می دهد، چنین نوشته شده است: به پادشاه نظام است میان رعیت و سپاهی، و زینت است روز جشن، و تفریح و ملجأ و پناه است، روز ترس از دشمن کسری مصمم بود، که بر طبق اراده خود حکومت کند و دخالت اعیان را در کار حکومت به هیچ وجه جایز نشمارد. کسری اصلاحات را شروع کرد. ابتدا به علاج اوضاع مختلفی کوشید، که نتیجه فتنه مزدکی بود (همان).

در حقیقت، اگر چه خطری که مزدکیان در داخل کشور متوجه دولت نموده بودند، بر طرف شد، ولی اوضاع خارجی، به طور کامل کوشش کسری را در امور لشکری، ایجاب می نمود. هر چند بین ایران و بیزانس، در سال ۵۳۲ میلادی؛ یعنی دومین سال سلطنت کسری صلحی منعقد شد، ولی همواره انتظار جنگی دوباره را داشتند. از طرف دیگر در مقابل هفتالیان ایران هنوز احساس سرافکنندگی می کرد. زیرا مجبور بود، سالیانه خراجی به پادشاه آن قوم بپردازد. مشاجره ای که بین دولت غسانیان، خراجگزار روم و پادشاه حیره، مطیع شاهنشاه ایران، واقع شد، موجب شعله ور شدن آتش جنگ بین دو کشور ایران و روم گردید. در سال ۵۴۰ میلادی، کسری انطاکیه را گرفت و ویران کرد، و پس از جنگ های بسیار که گاهی پیروزی با ایرانیان و زمانی با رومیان بود، در سال ۵۴۵ میلادی، قرار متارکه جنگ به امضای طرفین رسید. سپس در قفقاز جنگ کردند. و سعی کسری در تسخیر لرها که قومی عیسوی بودند، در نتیجه تحریکات رومیان بی نتیجه ماند. صلح قطعی که در سال ۵۶۱ میلادی، به مدت پنجاه سال به امضا رسید، هر یک از دو طرف را مالک زمین های گذشته خود شناخت. آزادی تجارت بین ایران و بیزانس تأمین شد. عیسویان در دین خود آزادی یافتند. ولی مقرر شد، که پیروان هر دو آیین، کسی را به دین خویش دعوت نکنند. (همان، ۲۶۸)

پس از پایان جنگ روم، کسری دولت هفتالیان را که در اثر حمله یک قبیله ترک متزلزل شده بود، برانداخت. رود جیحون سرحد بین ایران و سرزمین خاقان، شناخته شد. این خاقان به زودی برای ایران دشمنی خطرناک تر از پادشاه هفتالیان گردید، بعضی از قبایل ترک حتی در قفقاز نمودار شدند و کسری برای اینکه جلوی حملات آنان را بگیرد بر استحکامات قلعه در بند افزود (همان). در قسمت جنوب، کسری قدرت خود را بر یمن بسط داد. این مملکت در آن زمان در دست حبشیان بود. وهریز، که یکی از سرداران کسری بود، با اعراب همدست شد. و در سال ۵۷۰ حبشی ها را خارج کرد و از جانب شاهنشاه به حکومت آن کشور منصوب گردید. (همان، ۲۶۹) خسرو انوشیروان به مناسبت پیروزی ها و دستاوردهای چشمگیر خود سکه هایی ضرب کرد که بر روی آن حک شده بود، ایران بی بیم شد ایران نیرومند شد و اکنون شاهنشاهی ساسانی در اوج افتخار و اقتدار خود بود و بنا بر متون ادبی و تاریخی شاهی فیلسوف بر آن فرمان می راند (دریایی، ۱۳۸۳،



در روایات شرقی، خسرو اول نمونه دادگستری است، و نویسندگان عرب و ایرانی، حکایات فراوان، در وصف جدا و جهد او برای حفظ عدالت بیان کرده اند (کریستین سن، ۱۳۶۸: ۲۶۹)

مسعودی حکایتی از انوشیروان نقل کرده است، که با داستان فریدریش دوم پادشاه پروس و آسیابان شباهت تمام دارد و اغلب نویسندگان متأخر شرقی، به نقل آن پرداخته اند. مسعودی می گوید: «خسرو پس از مراجعت به عراق، سفرا و فرستادگان پادشاهان مختلف را به حضور پذیرفت، یکی از این سفرا، فرستاده قیصر روم بود که به تماشای ایوان کسری پرداخت و از جلال و شکوه آن ستایش ها کرد. فقط در میدان جلوی ایوان نقصی مشاهده کرد و به همراهان باز گفت. وی را چنین پاسخ دادند: «در آن مکان خانه ای از آن پیرزنی بود که حاضر به فروش نشد و چون شاه نخواست به آن پیرزن ستم روا دارد، آن خانه را به همان حال بگذاشتند و این نقص از آن است. فرستاده گفت: «به خدا که این نقص بهتر از هر کمال است (همان، ۲۷۱)

روایات دیگری در دست داریم، که هر چند افسانه آمیز است، ولی از این جهت که انعکاسی از روایات قدیم راجع به عدالت خسرو انوشیروان به شمار می رود، حقیقت را آشکار می کند. در سیاست نامه نظام الملک نوشته شده است، که کسری زنجیر جرسی را به قصر خود متصل نمود، تا هر کسی که بر او ستم شده است، زنجیر را بکشد و شاه را متوجه خود کند. هفت سال و نیم گذشت و کسی به زنجیر دست نزد و چون پس از این مدت جرس به صدا در آمد، خر ناتوانی را دیدند، که خود را به زنجیر می مالید؛ آن گاه کسری دنبال صاحب آن خر فرستاد و به او دستور داد که از آن حیوان مراقبت کند (همان).

مورخان شرقی نه فقط خسرو را یکی از عادل ترین پادشاهان دانسته اند، بلکه او را نمونه جوانمردی و رحمت شمرده اند (همان، ۲۷۱)

وصفی که پروکوپوس از خسرو کرده، با آنچه که در روایات شرقی هست، چندان مطابقت ندارد، ولی او مورخ بی طرفی نبوده و از هر صفحه تاریخش آثار کینه و دشمنی نسبت به این دشمن خطرناک دولت بیزانس، دیده می شود. (همان، ۲۷۲)

انوشیروان یکی از پادشاهان بزرگ ساسانی است. او شاهی دادگر، مدیر و مدبر و کاردان بود. در زمان او سلسله ساسانی، به اوج عظمت رسید. امپراطور روم را چندین بار شکست داد. و هیاطله را که پیوسته به ایران حمله می کردند، نابود کرد. خزرهای وحشی را سرکوب کرد و حبشی ها را از یمن راند. او از جمله شاهان خردمند بود. بزرگمهر را که آموزگار هرمز، پسرش، بود. چون مردی شایسته دید، به وزارت انتخاب کرد. سپس او را به هند فرستاد. و پادشاه هند شطرنج برای انوشیروان فرستاد. و بزرگمهر راز و رمز آن را کشف کرد. از او رساله ای به عنوان (نامک) به جای مانده و نام انوشیروان در ادبیات فارسی و عربی پایدار مانده و هنوز هم یاد او در بین نویسندگان و دانشمندان زبانزد است (نژاد اکبری مهربان، ۱۳۸۶: ۹۶)

پیامبر اکرم (ص) در زمان او ولادت یافت. چنان که فرماید: «ولدت فی زمن ملک عادل، یعنی؛ من در زمان پادشاهی دادگر به دنیا آمدم. او رواج دهنده علم و معرفت بود. و فلسفه هم دوست داشت، نسبت به دانشمندان با کمال احترام رفتار



می کرد. چنان که هفت تن از فلاسفه یونان، که به موجب فرمان ظالمانه پادشاه اخراج شده بودند، به دربار او پناه آوردند. و او آنان را گرامی داشت (همان، ۹۷). دوره فرمانروایی خسرو انوشیروان را باید عهد نهضت فرهنگی ایران و اوج شکوفایی دانشگاه جندی شاپور به شمار آورد. بسیاری از نخبگانی که با ورود اسلام به ایران در خدمت تمدن اسلامی در آمدند، جدا از این که خود از پرورش یافتگان جندی شاپور بودند، دست آویز علمی آنها در زمینه های گوناگون، همان کتاب هایی بود که در دوره خسرو انوشیروان، پادشاه دانش دوست و فرهیخته ایران تالیف و ترجمه شده بودند (جلیلیان و گیلانی، ۱۳۹۶: ۲۳). یکی از مهمترین نشانه های فرهنگ دوستی انوشیروان، اهتمام به آوردن کتاب "کلیله و دمنه" از هندوستان به ایران بوده است و در این موضوع میان مورخان اختلافی نیست، و همگی نوشته اند که این کتاب در روزگار پادشاهی خسرو به فرمان او، به وسیله پزشکی به نام برزویه به ایران آورده شد. هر چند تاریخ رفتن برزویه به هندوستان و بازگشت او درست معلوم نیست. از نوشته ابن مقفع برمی آید که برزویه برای آوردن کتاب کلیله و دمنه رنج های فراوان کشید و درخور زحماتش هم مورد تقدیر شاه ایران قرار گرفت. ظاهراً کتابی که با آن همه مشکلات و دردمس به ایران برسد و مورد توجه پادشاه و دانشمندان قرار گیرد، بی درنگ از زبان هندی به زبان پهلوی ساسانی در می آید تا مردم از آن بهره ببرند. کتاب مزبور در روزگار اسلامی به دست ابن مقفع دانشمند نامی ایران از زبان پهلوی به زبان عربی برگردانیده شد (مرزبان راد، ۱۳۵۶: ۴۰).

انوشیروان در شاهنامه فردوسی

فردوسی طوسی در جلد چهارم شاهنامه جاویدان خود که کتاب تاریخ منظومی است، در شرح پادشاهی و گفتار و کردار انوشیروان حدود پنج هزار بیت شعر سروده و با اندیشه بلند و قلم توانای خود از او به نیکی و دادگری یاد نموده است (مرزبان راد، ۱۳۵۶: ۲۷۲).

حکیم فردوسی، با تکیه بر منابع که در دست داشته از مجموعه ۴۵۱۷ بیتی که به شرح دوره انوشیروان پرداخته بیش از ۱۳۰۰ بیت را به اندرزه های حکیمانه اختصاص داده است عناوین این گفتگوها به شرح ذیل است:

۱. پروانه نامه انوشیروان به کارگزاران در مورد گرفتن مالیات و خراج سالیانه زراعی و امثال آن و تاکید بر دادگری و پرهیز از ستمگری

۲. مجالس هفتگانه انوشیروان و بزرگمهر و موبدان؛ به روایت شاهنامه، این محافل هفته ای یک بار در حضور انوشیروان تشکیل می شده و موبدان، پرسش هایی در زمینه های مختلف فردی و اجتماعی اعم از خلاقیت و موضوعات حکمتی و ملکداری و شناخت دستگاه آفرینش و امثال آن مطرح می کردند و بوزرجمهر، فراخور هر موضوع پاسخ می داده است.

۳. اندرز دادن بوذرجمهر به انوشیروان؛ در این بخش ابتدا بوذرجمهر مقدمه ای در ستایش پروردگار و مدح انوشیروان آورده است و سپس پرسش های انوشیروان و پاسخ های بوذرجمهر را آورده است. از سخن فردوسی چنین بر می آید که بوذرجمهر از پیش، پندهایی را نیز به صورت مکتوب نزد انوشیروان برده باشد.

نیشتم سخن چند بر پهلوی ابر دفتر و کاغذ خسروی



سپردم به گنجور تا روزگار بر آید بخواند مگر شهریار

۴. گفتار در توقیع نوشین روان؛ در این گفتار یکی از موبدان درباره مسائلی که در جریان امور حکومتی پیش آمده پرسش‌هایی بیان کرده و انوشیروان نیز پاسخ مناسب را در حاشیه آن می‌نوشته است.

۵. پندنامه انوشیروان به پسر خود هرمز.

۶. پرسش‌های موبدان از کسری انوشیروان.

۷. پرسش‌های موبدان از هرمز پسر انوشیروان در حضور او و پاسخ‌های انوشیروان.

۸. اندرزهای انوشیروان به هرمز فرزند خویش (جوکار، ۱۳۹۹: ۹۹-۱۰۰).

به گفته فردوسی، خسرو انوشیروان در کنار اندرزهای بسیاری که در زمینه‌های گوناگون به سرداران خود میداد، این گونه آنها را برای دوری از سستی و بیکاری اندرز داده بود:

از امروز کاری به فردا ممان
که داند که فردا چه گردد زمان...

هر آنکه که در کار سستی کنی
همی رای نا تندرستی کنی...

دگر مرد بیکار و بسیار گوی
نماند به نزد کسرش آبروی
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۶/۱۲۳۱).

فردوسی همچنین از امنیت و آمدن نخبگان و نامداران و بازرگانان بیگانه به دربار خسرو انوشیروان گفته است :

چو کسری بیامد بر تخت خویش
گرازان و انبار با بخت خویش

جهان چو بهشتی شد آراسته



ز داد و ز خوبی، پُر از خواسته...

پیوست نامه ز هر کشوری

ز هر نامداری و هر مهتری

ز بازارگانان و ترکان چین

ز سقلاب و هر کشوری همچین...

جهانی به ایران نهادند روی

بر آسوده از درد و از گفتگوی

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۶ / ۱۲۹۹).

شاهنامه فردوسی همچین به دانش دوستی خسرو انوشیروان اشاره می کند:

دل شاه کسری پر از داد بود

به دانش دل و مغز آباد بود

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۶ / ۱۲۶۱).

فردوسی، خسرو انوشیروان را از همه مردم پُر هنرتر و فرزانه تر میدانند:

نه زو پُر هنرتر به مردانگی

به تخت و به دیهیم و فرزاندگی

(همان: ۱۳۳۶).

به گفته فردوسی، خسرو انوشیروان با همنشینی و گفت و گو با فیلسوفان و دانشمندان و پزشکان، از همه آنها سرفرازتر و

داناتر شده بود:

ز هر موبدی نو سخن خواستی

دل خود به دانش بیاراستی

چنان بُد کز آن نامور موبدان



ستاره شناسان و هم بخردان

همی دانش آموخت و اندر گشت
بر آن فیلسوفان سرافراز گشت

به راز ستاره چو او کس نبود
ز راه پزشکی ز کس پس نبود
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۶ / ۱۲۹۹).

انوشیروان در گلستان سعدی

در اثر ارزنده استاد سخن، چندین بار به انوشیروان و صفات و فضائل او اشاره شده است که از این قرار است:

۱. حکایت دوم از باب اول (در سیرت پادشاهان): یکی از ملوک خراسان محمود سبکتکین به خواب چنان دید که جمله وجود او ریخته، و خاک شده مگر چشمان او، که همچنان در چشم خانه همی گردید و نظر می کرد. سایر حکما از تاویل این فروماندند، مگر درویشی که به جای آورد و گفت: "هنوز نگرانست که کمک به دیگران است با دگرانست". بس نامور بزیر زمین دفن کرده‌اند که هستی اش به روی زمین بر نشان نمود

وان پیر لاشه را که سپردند زیر گل
خاکش چنان بخورد که کزو استخوان نماند
زنده است نام فرخ نوشیروان به خیر
گرچه بسی گذشته نوشیروان نمود.
(گلستان سعدی، ۱۳۲۰: ۱۴).

۲. حکایت نوزدهم از باب اول: کسی مژده پیش انوشیروان عادل آورد، گفت: شنیدم که فلان دشمن تو را خدای عز و جل برداشت.

گفت: هیچ شنیدی که مرا بگذاشت؟!
اگر بمرد عدو جای شادمانی نیست
که زندگانی ما نیز جاودانی نیست
(همان، ۳۶).

۳. آورده‌اند که انوشیروان عادل را در شکارگاهی صید کباب کردند و نمک نبود غلامی به روستا رفت تا نمک آرد



نوشیروان گفت نمک به قیمت بستان تا رسمی نشود و ده خراب نگردد گفتند از این قدر چه خلل آید گفت بنیاد ظلم در جهان اول اندکی بوده است هر که آمد بر او مزیدی کرده تا بدین غایت رسیده.

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی
بر آورند غلامان او درخت از بیخ
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد
زند لشکریانش هزار مرغ به سیخ
(همان، ۵۰).

انوشیروان در قابوس نامه عنصرالمعالی

...نکته ای بدیع یادم آمد از قول نوشیروان عادل، ملک ملوک عجم، اندرین کتاب یاد کردم تا تو نیز بخوانی و بدانی و یادگیری و کاربرد باشی که کار بستن سخن ها و پندهای آن پادشاه ما را واجب تر باشد که ما تخمه آن ملکیم. اول گفته بود که تا من زنده بودم، همه بندگان خدای تعالی او از عدل من بهره ور بودند و هرگز هیچ کس به خدمت من نیامد که از رحمت من بهره نیافت، اکنون چون عاجزی آمد هیچ چاره ندانستم جز اینکه این سخن ها بر این دیوار نوشتم. تا اگر وقتی به زیارت من کسی بیاید، این پندها را بخواند و بداند، و او نیز از من محروم نمانده باشد. این سخن ها و پند های من پای مزد آن کس باشد و این پندها این است که نبشته آمده است. پند اول: تا شب و روز، آینده و رونده است از گردش حالها شگفت مدار. دوم گفت: چرا مردم از کاری پشیمانی خورند که دیگری از آن کار پشیمانی خورده باشد؟ (همان، ۵۱). پند ششم: چرا دوست خوانی کسی را که دشمن دوستان تو باشد؟ پند هفتم: با مردم بی هنر دوستی مکن، که مردم بی هنر نه دوستی را شاید و نه دشمنی را. پند هشتم: پرهیز از نادانی که خود را دانا شمرد. چهاردهم گفت: اگر خواهی که بی گنج توانگر باشی، بسند کار باش. هفدهم گفت: از گرسنگی بگردن، به از آن که به نان فرومایگان سیر شدن. بیست و نهم گفت: هر چند دانا کسی بود که با دانش وی را خرد نیست، آن دانش بر وی وبال بود سی و هشتم: اگر خواهی به آب روی باشی، آزرم را پیشه کن. گفت: اگر خواهی که پرده تو دریده نشود، پرده کسان مدر. گفت: اگر خواهی که بهترین خلق باشی، چیزی از خلق دریغ مدار...

این است سخنان و پندهای نوشیروان عادل، چون بخوانی ای پسر این لفظ ها را خوار مدار، که از این سخن ها بوی حکمت آید و هم بوی ملک، زیرا که هم سخنان ملکان است و هم سخن حکیمان؛ جمله معلوم خویش کن و اکنون آموز که جوانی، چون پیر گردی به اندیشیدن حاجت نیاید که پیران چیزها دانند (عنصرالمعالی، ۱۳۷۴: ۵۰-۵۵).



خسرو انوشیروان در دیوان های شاعران قرون چهارم تا هفتم

فرخی سیستانی

دستور شهریار که اندر سپاه او سد شاه و خسرو است چو کسری و کیقباد

چه گوئی سکندر چنین جای کرد چه گوئی چنین داد نوشیروان

به عدل و انصاف دادن ضعفا خلیفه عمر و یادگار نوشروان

آن پادشا که دارد شاهی را رسم قباد و سیرت نوشروان

زهی به همت کسری و فر افریدون زهی به سیرت جمشید و داد نوشروان

گر به مردی مراد یابد کس تو رسیدی به ملک نوشروان

به علم دارد دارد چه چیز علم علی به عدل ماند ماند به که به نوشروان

ای قصد تو به دیدن ایوان کسروی اندیشه کرده ای که به دیدار آن روی

ایوان خواجه سیر کن از او بی بهاست دیوانگی بود که تو جای دگر شوی

عنصری

داد را گر گرد برخیزد ز شادروان او همچو عقل روشن اندر جان نوشروان شود

چو تخت کسری اندر نقش زیبا چو تاج قیصر اندر زر و زیور

سفر یکی است خداوند را و پنجم فتح کزو نکرد یکی اردشیر و نوشروان



کمتري ن بنده اش چو نوشروان

کمتري ن چاکرش چو اسکندر

بهداد خویشن شدنزیدر معروف نوشروان

ز فعل نیک باید نام نیکو مرد را زیرا

بزرجمهر چنین گفته بود با کسری

که کیمیای سعادت درین جهان سخن است

دادگر باش و حقیقت کن که نوشروان توئی

شاد گردی چون حدیث از داد نوشروان کنند

پس همان گیرم که تو خود خسروی با هرمزی

هرمز و خسرو تهی رفتند ازینجا ای پسر

مسعود سعد

هزار شاه چو کسری بگیری از عقاب

هزار قصر چو ایوان بنا کنی در هند

بنده چو خان و قیصر و کسری هزار باد

پر چین و روم و ترک ملک بادی و ترا

ثنا و مدح تو خوانم به مجلس قیصر

...دعا و شکر تو گویم به درکه کسری

فغفور پرده دارت و کسری رکابدار

هست ابتدای دولت و خواهد شدن هنوز

چنان که قیصر و کسری شوند از عمال

چنان درآمد در قبضه تو ملک جهان

ز اردشیر و سکندر ز کسری و سام

خدایانا هرگز کدام خسرو بود

به جاه کسری و ملک نماد و دولت جم

ترا بشارت باد ای خدایگان عجم

تخت کسری و تاج نوشروان

چمن از گلشن و شکوفه شد ست



به رزم اندرون کسری و کیقبادی
به رزم اندرون شیری و ازدهائی

تخت گلبن جو افسر کسری
به جواهر همی بیاراید

نه سالار هندی نه فغفور چین
نه از اصل کسری نه از نسل سام

امیر معزی

ایدون گمان برند که او در هنر مگر
رسم قباد و سیرت نوشیروان گرفت

ز عدل وجود نوشروان و حاتم
هر آن کس کو حدیثی باد دارد

پیش فتح او چه جای فتح اسکندر بود
پیش عدل او چه جای عدل نوشروان بود

امیران آمده خرم به درگاه تو هر روزی
بدان زینت که اول روز کسری سوی ایران شد

آنکه او شرح ظفر نامه افریدون گفت
متفق گشت کزین پیش ظفر نتوان کرد

و آنکه او وصف هنر نامه نوشروان کرد
معترف گشت کزین بیش هنر نتوان کرد

با کمر نوشین روانی با کله کیخسروی
با کمان افراسیابی با کمند اسفندیاری

ای شاه ز کسری و ز شاپور گذشتی
ز لشکر تو بیست هزارند چو کسری

تا کی سخن آراستن و بافتن زور
در خدمت تو بیست هزارند چو شاپور

ز نوشروان و اسکندر چرا باشم سخن گستر
که سلطان بندگان دارد چونوشروان و اسکندر



ملک سنجر امروز بر تخت ملک ز عدل است نوشین روانی دگر

ای خداوندی که در عدل جهانداری ترا بندگی کردی اگر باز آمدی نوشیروان

ور دل نوشین روان کشتی به گفتار تو گرم مهر آتش سرد کشتی بر دل نوشین روان

رسول گفت باآخر زمان نمی باشد که عدل او بود افزون ز عدل تو نوشیروان

کنون به عصر تو آمد درین زمانه پدید و هر آنچه داد پیمبر در آن زمانه نشان

تو آن شهی که همیشه ترا به دادودهش همی درود فرستد روان نوشروان

برجهان وقت امان دادن و گستردن عدل هست یک حکم تو سد سلسله نوشروان

به ملک اندر چنین باید شه عادل که از عدلش همی در عالم علوی بنازد جان نوشروان

اگر شکر فراوان کرد پیغمبر که مولودش کنون آن شکر یزدان را بود بر امتش واجب

چند گویم قصه افراسیاب کامکار چاوشان داری بسی غالبتر از افراسیاب
چند خوانم نامه نوشین روان کامران حاجبان داری بسی عادلتر از نوشیروان

زانکه هست اندر دل نوداد و دین هر دو بهم داد بی دین بود تنها در دل نوشیروان

زا فریدون و نوشروان چه گویم من که بگذشت او به ملک اندر ز افریدون به عدل اندر ز نوشروان

زین مبارکتر سپهداری و دستوری ندید دولت افراسیاب و حضرت نوشین روان

توان شهی که ترا هر زمان به داد و دهش همی درود فرستد روان نوشروان



او به ورج و کامکاری نایب اسفندیار
 وی به عدل و نامداری نایب نوشیروان
 مثل آن تاجی که گر نوشیروان دیدی ترا
 تاج بودی خاک پایت بر سر نوشیروان
 پدرت را ولایت است و ترا
 جای بهرام و جاه نوشروان
 باز نشناسد اگر نوشیروان زنده شود
 قلعہ در گهست از سلسله نوشروان
 رهی شد جهان پیش نوقیع او
 رها کرد نونیم نوشیروان
 چرا نازش به ایوان کرد کسری
 چرا فخر از خورنق کرد نعمان
 اگر دانش و دین و عقل و شجاعت
 دگر عدل و انصاف نوشیروانی
 دل بری ای زلف جانان و ستم برجان کنی
 از چه معنی خویشتن زنجیر نوشروان کنی
 همی بینم کنون ای شاه عادل
 به هر شهری ترا نوشیروانی
 در لشکر او هزار کیخسرو
 در خدمت او هزار نوشروان

انوری

به خاک پای تو سدبارپیش طعنه ز دست
 سپهر تخت سلیمان و تاج کسری را
 نزد عدل توای بوجود مثل
 روز بار تو ای به جاه سمر
 ای کیومرث بقا پادشه کسری عدل
 وی منوچهر لقا خسرو افریدون فر



به زور رستم دستان و عدل نوشروان به جاه خسرو ساسان و ماتم نوذر

حکایتی است زفر تو فر افریدون تشبیهی است ز عدل تو عدل نوشروان

خاقانی

احکام کسروی نشیدی که در سمر عدلش ز عقل مملکه پرور نکوتر است

زیر پای اسبش ار دستم رسد افسر نوشیروان خواهم فشاند

روشان در عهدش از شروان مدائن کرده اند زیر پایش افسر نوشیروان افشاند ماند

اخستان شاه که از خاک در انصافش کحل کسری و حنوط عمر آمیخته اند

شاه ایران مظفرالدین آن کز سر کسری افسر اندازد

جوهر اسفندیار وقت به گیتی عنصر نوشین روان عهد به عالم

بهمن کسری فش قباد فر آورد هرمز دولت طراز ناجور آورد

هم سبب امن را رایتو کیقباد هم اثر عدل را رای تونوشین روان

بلکه تا حکمش دمیده صور عدل اندر جهان از زمین ملک سد نوشیروان انگیخته

داور اسلام خاقان کبندر عدل را نوشیروان مملکت

حرزجان ساز ادب کاین کلمه بر سر افسر کسری رقم است



آرزومند پای و تارک تست

تخت جمشید و تاج نوشروان

پرویز عهد بودی و نوشیروان وقت

ایوان سیم کرده چنان چون گذاشتی

سعدی

تزلزل در ایوان کسری فتاد

چو صیتش در افواه دنیا فتاد

که سید به دوران نوشین روان

سرد گر به یورش بنازم چنان

ترا کی میسر شدی تاج و تخت

به کسری که ای وارث ملک جم

هرگز نبوده اند به عدل و سخای تو

نوشین روان و حاتم طائی کمبوده اند

گویند ازو هنوز که بودست عادل

بعد از هزار سال که نوشیروان گذشت

گردان شاهنامه و خانان و قیصران

انوشیروان کجا شد و دارا و یزدگرد

(مرزبان راد، ۱۳۵۶: صص ۲۸۴-۲۷۳)



نتیجه گیری

از بررسی ها می توان چنین نتیجه گرفت که انوشیروان ساسانی، شخصیتی برجسته در تاریخ ادبیات و سیاست ایران است، در عصر طلایی ادبیات ایران یعنی در قرون چهارم تا هفتم هجری، انوشیروان یکی از شخصیت های پررنگ شعر شاعران و ادیبان و نثر نویسندگان صاحب سبک و بزرگ آن روزگار می باشد. شاعران و نویسندگان معروف آن دوره از انوشیروان به نیکویی یاد کرده و نام وی را با مفاهیم و مضامین والای انسانی چون عدالت و ذکاوت و تدبیر نیکو و خوش رویی ذکر کرده اند و وی را به عنوان یک پادشاه دانشمند و مدبر تمام عیار معرفی کرده اند، در آثار اغلب مورخان آن دوره نیز، از تاثیر گذاری های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی انوشیروان در تاریخ ایران در دوره شاهنشاهی ساسانیان نکات شگرف و داستان های جالبی آورده شده است. داستان ها و اشعار گوناگونی درباره او در ادبیات فارسی نمودار شده است. او در ادبیات فارسی نمونه پادشاه آرمانی و دادگر است و از او به عنوان شاه نیکویی یاد شده است. شاعران بزرگ ایرانی چون سعدی فردوسی عنصری معزی اشعار فراوانی در وصف انوشیروان سروده اند. این نشان از اهمیت و جایگاه انوشیروان دادگر ساسانی در ادبیات فارسی دارد.



منابع

۱. جلیلیان و گیلانی (۱۳۹۶). خسرو انوشیروان و شکوفایی فرهنگ و تمدن ایران در دوره ساسانیان، مجله مطالعات ایرانی، سال شانزدهم، شماره ۳۱، صفحات ۲۱-۳۴.
۲. جوکار، نجف (۱۳۷۹). پندنامه انوشیروان در دیوان ابن یمین و مقایسه آن با چند اثر ادبی دیگر، نشریه پژوهشگاه علوم انسانی، پاییز و زمستان، شماره ۲۸، صفحات ۹۷-۱۱۰.
۳. دریایی، تورج (۱۳۸۳). شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات ققنوس.
۴. سعدی، شیخ مصلح الدین (۱۳۲۰). گلستان، به تصحیح محمد علی فروغی، تهران، چاپخانه یواخیم.
۵. عنصرالمعالی کیکاووس (۱۳۷۴). قابوسنامه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۵). بر اساس نسخه ژول مُل، به کوشش عبدالله اکبریان راد، تهران، الهام.
۷. کریستین سن، امانوئل آرتور (۱۳۶۸). ایران در زمان ساسانیان، تهران، نشر دنیای کتاب.
۸. مرزبان راد، علی (۱۳۵۶). خسرو انوشیروان در ادب فارسی، تهران، انتشارات دانشگاه ملی ایران.
۹. نژاد اکبری مهربان، مریم (۱۳۸۶). شاهنشاهی ساسانیان، تهران، شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه.